

شهرهای کهن آذربایجان

تبریز از شهرهای قدیمی جهان می باشد که تاریخ بنای آن را پیش از آمدن آریایی‌ها دانسته اند...



یعقوبی در فواصل شهرهای آذربایجان آورده است کسی که به آذربایجان می‌رفت از زنجان خارج می‌شد و بعد از چهار منزل به اردبیل می‌رسید و نخستین شهر از شهرهای آذربایجان اردبیل بود. از اردبیل تا برزند، سه روز راه بود و از برزند تا شهر ورثان و از ورثان تا بیلقان و از بیلقان تا مراغه، که مرکز آذربایجان بالاست. استان‌های آذربایجان عبارت بود از اردبیل، برزند، ورثان، بردعه، شیز، سرا، مرند، تبریز، میانه، ارومیه، خوی، سلماس (یعقوبی، ص 46). به گفته‌ی یعقوبی، اهالی شهرها و استان‌های آذربایجان ترکیبی از عجم‌های کهن «آذریه» و «جاودانیه» اند (همان، ص 47). میانه، خوی، بروانان، دیر خرقان، سلماس، نشوی، مرند، تبریز، ورثان، موقان، جابروان، اشنه از شهرهای کوچک استان‌اند (اصطخری، ص 15).

اردبیل:

اردبیل از گذشته‌های دور تاکنون به نام‌های آرتاوایل و اردبیل و اردویل و پیروز و بادن پیروز و شهر مقدس خوانده شده است. تاریخ نگاران قدیم، اردبیل را واژه ای اوستایی دانسته‌اند که در اصل «آرتاوایل» بوده و از دو پاره‌ی «آرتا»؛ یعنی مقدس، و «ویل»؛ یعنی شهر، تشکیل و رفته رفته اردویل و اردبیل خوانده شده است. همچنین گفته می‌شود که اردبیل از دو پاره‌ی «ارد» و «ویل» تشکیل شده، که «ارد» نام رودی است و به پنجم هر ماه نیز گفته می‌شود و همانطور که در واردگان اردیبهشت و ارداویراف آمده است از نام‌های فرشتگان در آیین زردشتی به معنای مقدس نیز هست. «ویل» هم ریشه‌ی بسیار کهن آریایی دارد و اکنون در زبان‌های اروپایی کاربرد دارد (افشار سیستانی، 1378، ص 71). به گفته‌ی یاقوت حموی (ج 1، ص 182-183)، اردبیل از معروف‌ترین شهرهای آذربایجان است و پیش از اسلام مرکز آن بخش بود، با درازای جغرافیایی 80 درجه و پهنا 36 درجه و 33 دقیقه. این شهر در اقلیم چهارم است. بوعون در زیج خود گوید: در ازای آن 73 درجه و نیم و پهنایش 38 درجه است. گویند فیروزشاه نخستین کسی بود که بنیاد این شهر را نهاد و آن را باذان فیروز نامید. میان این شهر و سرا دو روز؛ تا تبریز هفت روز؛ تا خلخال دو روز راه است. اردبیل به شهری فراخ نعمت و ارزان مشهور بود؛ شهری با باغ‌ها و چشمه‌ها و میوه‌های فراوان (ابن حوقل، ص 83-84). حمدالله مستوفی (ص 81) می‌نویسد: «اردبیل از اقلیم چهارم بود و دو شهر داشت: اردبیل و خلخال. اردبیل را کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت. در پای کوه سبلان واقع است. هوای آن بسیار سرد است. آب آن از سبلان تأمین می‌شد و بسیار گوارا بود. بر سر کوه سبلان قلعه ای محکم و استوار قرار داشت که آن را دز بهمن و رویین دز خوانده‌اند و در شاه نامه آمده است. در زمانی که بین کیخسرو و فریبرز نزاع بر سر پادشاهی درگرفته بود، فتح قلعه را شرط قرار دادند. فریبرز از فتح قلعه عاجز شد، ولی کیخسرو پیروز شد و پادشاهی به او رسید». برخی شهر اردبیل را از بناهای اردبیل بن ارس بن المطی بن یونان بن عامر بن شالخ بن ارمشدد بن سالم بن نوح دانسته‌اند و به همین سبب این شهر را اردبیل نامیده‌اند (ابوالفداء، ص 461).

اصطخری (ص 155)، جغرافیدان قرن چهارم هجری، آورده است: «بزرگتر شهری در آذربایجان اردویل باشد و مقدار دو بهر فرسنگی درازا و پهنا دارد و سرای امارت آن جا باشد و دیوار دارد با چهار دروازه و جایی پرنعمت است و روستا دارد و بر دو فرسنگی کوهی است، آن را سبلان خوانند. تابستان و زمستان از برف خالی نباشد». در حدودالعالم (ص 158)، افزون بر تأیید مطالب اصطخری، آمده است که در این شهر جامه‌های برد و جامه‌های رنگین تولید می‌شده است.

تبریز:

کسروی تنها کسی است که از تبریز به مثابه‌ی یکی از شهرهای قدیمی جهان یاد کرده است و تاریخ بنای آن را پیش از آمدن آریایی‌ها دانسته است (نیکنام لاله، ص 34-35). مورخان ارمنی درباره‌ی این شهر بر این نظرند که تبریز، در قرون 3 و 4 پ م، شهری بوده و آن را از شهرهای مهم و بسیار قدیمی ماد به شمار می‌آوردند. در کتاب‌ها بارها، از این شهر با نام‌های تبرمیس و تاپیس و گابریس و گازا و قازا و شهستان و تورش و توریس و تورژ و داوریز و غیره یاد شده است. درباره‌ی کلمه‌ی «دورژ»، که منابع ارمنی آن را تأیید کرده‌اند، به گفته‌ی مینورسکی (ص 7)، با در نظر گرفتن این که خط ارمنی خصوصیات لهجه‌ی پهلوی شمالی را نشان می‌دهد، باید آن را بسیار قدیمی دانست و حتی آن را به پیش از دوره‌ی ساسانی و احتمالاً به دوره‌ی اشکانی می‌رسانند. تیکسرا و اولناریوس و دیگر مؤلفان مدعی‌اند که تبریز همان شهری است که بطلمیوس در پنجمین جدول آسیایی خود «گابریس» نامیده و «گ» بعداً تبدیل به «ت» شده است. لونکلاویوس و ژوو و آیتون بر این نظرند که تبریز همان شهری است که جغرافیدانان باستان آن را «تروا» خوانده‌اند، که به جای «ت» و «را»، به علت تقدم و تأخر يك حرف، این چنین شده است. ولی چون تروا در ارمنستان واقع شده و از طرف دیگر تبریز در ماد قرار گرفته، این دو نام نمی‌توانند اسم شهر واحدی باشند (وکیلی، ج 1، ص 190).

بطلمیوس و به دنبال او شاردن و نویسندگان دیگر، مدعی شده‌اند که تروا (تورا) و گابریس که بطلمیوس از آن یاد می‌کند، همان تبریز است. منتها با گذشت زمان در آن تغییراتی رخ داده و حال به صورت تبریز درآمده است. همچنین در ایام گذشته، تبریز مقر پادشاهان بوده؛ بنابراین شاهستن و شاه استان و یا شهستان خوانده می‌شده است. (نیکنام لاله، ص 36). در قدیم‌ترین کتیبه‌ای که نام تبریز در آن به کار رفته است، در محل تبریز فعلی، به دو قلعه اشاره می‌شود که گویا از هم مجزا بوده‌اند (رضازاد عمو زین الدینی، ص 17). دیاکونوف، در تاریخ ماد (ص 203)، به جنگ‌های سارگون، پادشاه آشوری، در 714 پ م، اشاره کرده و به حمله‌ی او به طرف آذربایجان فعلی و جنگ او با اورارتوها می‌پردازد و در ادامه می‌نویسد: «به دنبال فراریان عرصه‌ی جنگ کوه اوآوش، ساکنان اوشکائیا و پادگان محل آن جا را ترك گفتند و سارگون بدون این که پیکاری کند، اشغالش کرد و فرمان داد دیوارهای آن را، که چهار متر ضخامت داشت، خراب کنند». سپس در اشاره به حمله‌ی سارگون به قلعه‌ی مضاعف «تاروئی- تارماکیس» می‌نویسد: «و قلعه‌ی مضاعف تاروئی- تارماکیس [تبریز کنونی] را در سرزمین قبیله‌ی دالیان- که آن نیز پایگاه اسبان ذخیره‌ی سواران اورارتو بود- ویران کردند، لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم‌زارها و مراتع را نابود می‌کردند» (همان جا).

در این مسئله که آیا تبریز عیناً نام یکی از شهرهای قدیم ماد بوده یا نه بحث‌های بسیاری است. کمتر محتمل است که تبریز همان کلمه‌ی یونانی "Tabpis" باشد که بطلمیوس آن را آورده است. رولینسن یادآور شده که نباید بین کلمه‌ی «تبریز» و «جنزه» (گنزه)، که همان «شیز» است، اشتباه کرد. واردان، مورخ ارمنی، نوشته است که خسرو ارشاک، حکمران

ارمنی، بانی تبریز است و آن را برای انتقام گرفتن از اردشیر، نخستین پادشاه ساسانی، به سبب کشتن اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، بنا کرده است. در کتاب فاوست بیزانسی آمده است که هنگام فرمانروایی ارشک دوم، حکمران ارمنستان، واساک، به شاپور دوم ساسانی، که در تورژ اردو زده بود، حمله کرد و بویکان، سردار ایرانی، را کشت و قصر شاهی را آتش زد و تیری به سوی مجسمه‌ی شاه، که در آن جا بود، انداخت و سپس موشق، پسر واساک، سپاه ایران را در تبریز شکست داد (مینورسکی، ص 8-9). به گفته‌ی برخی از مورخان، تبریز را ژئیده خاتون، همسر هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی، در سال 175 ق، بنا کرد (حمدالله مستوفی، ص 74). در این زمینه دو روایت متفاوت ارائه شده است:

روایت اول:

زبیده خاتون مدتی به تب مبتلا بود و برای تغییر آب و هوا به دنبال مکانی بود که با مزاج او موافق باشد، تا به آذربایجان رسید و در محلی که تبریز است، تب او قطع شد. بنابراین در سال 175 ق، در آن محل شهری بنا نهاد و گفت چون در این جا تب من قطع شده، نام این شهر «تبریز» شود و در یک فرسخی شهر، در مشرق، قناتی احداث کرد که به قنات «زبیده» مشهور شد.

روایت دوم:

زبیده خاتون هنگامی که سخت بیمار بود، پزشکی از اهل ماد به داد وی رسید و در اندک مدتی همسر خلیفه، زبیده خاتون، بهبود یافت. ملکه از پزشک خواست که پاداش خویش را بخواهد. پزشک تقاضا کرد که زبیده خاتون دستور بدهد در کشور زادبومش به افتخار وی شهری بنا کنند و این تقاضا برآورده شد و شهر جدید را تبریز نامیدند تا بدین طریق پیدایش آن منتسب به طب باشد، چون طب به معنای پزشکی است و ریز از ریختن می‌آید و مفهوم ریزش و انتشار و پخش را می‌رساند (وکیلی، ج 1، ص 18). با وجود این، نادر میرزا، با اشاره به دیدگاه مورخان اسلامی که زبیده را بانی تبریز دانسته‌اند، نسبت عمارت تبریز را به او بدون اصل و بنیان می‌دانند. به گفته‌ی نادر میرزا (ص 23-24)، خسرو بنایی ساخت که پس از مدتی ویران شد و یا روستایی بدین نام آن جا بود. هنگامی که مسلمانان آذربایجان را فتح کردند، در فتوحات و نامه‌های باستانی، در روزگار عمر و عثمان و در زمان امویان و عباسیان که آذربایجان تا دریند جولانگاه مسلمانان بود، نامی از این شهر وجود ندارد. در زمان خرمدینان نیز که لشکرهایی از مسلمانان به آذربایجان فرستاده شدند، نامی از تبریز نیامده است. مگر آن که در این سرزمین حصن‌هایی بوده و یکی از آن‌ها حصن تبریز بوده باشد، پس احتمالاً تبریز پیش از اسلام نیز وجود داشته و جایگاهی آباد بوده و حصنی داشته است و پس از این که عباسیان این ملک را صافی کردند، حصن تبریز را مرکز ارمنیه‌ی صغری قرار دادند، پس رو به آبادانی نهاد و شهری بزرگ گردید.

جکسون (ص 57) نیز بر این نظر است که این شهر در زمان ساسانیان؛ یعنی چهار قرن پیش از زبیده، وجود داشته است. همچنین وی اشاره کرده که برخی از محققان تبریز را همان «گره» یا «گنژکه» دانسته‌اند، اما این انطباق را دقیق ندانسته است. حمدالله مستوفی (ص 77) می‌نویسد: «هوای تبریز به سردی مایل است و در تبریز چاه سی گز به آب می‌رسید. میوه‌های خوب و بسیار و ارزان در آن وجود دارد. انواع سیب و زردآلو و خربزه و آلوی زرد در آن فراوان باشند. مردم آن سفیدچهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت بودند».

سراب:

بر دشتی حاصل‌خیز و گسترده در میان کوه‌های سیلان در شمال و بُرغوش در جنوب قرار گرفته، یکی از مناطقی است که از دیرباز مسکون بوده است. وجود کتیبه‌های اورارتویی در رازلیق و نشتیان، واقع در حومه‌ی سراب، شاهی بر این مدعاست. به نام این شهر در آثار پیش از اسلام برخورد نشده، ولی در آثار پیش از اسلام نام این شهر به صورت‌های سرات و سراو و سراب ثبت گردیده است (رئیس نیا، ج 2، ص 927-928).

مراغه:

به گفته‌ی اصطخری (ص 15)، «مراغه چند اردبیل بود و در قدیم جای امارت بوده است و روستا و باغ و بوستان و کشاورزی بسیار دارد و دیوار داشت، ابن ابی الساج ویران کرد». ابن فقیه، مراغه را با نام «افراهرود» نیز آورده است و آن جای مراغه کردن [غلتیدن] حیوانات و چهارپایان مروان بن محمد، والی امنیه، و یاران وی بود که آن جا را «قریه المراغه» می‌گفتند. مردم لفظ «قریه» را حذف کردند و «المراغه» گفتند. اهل مراغه آن شهر را در حمایت مروان درآورده بودند، بدین گونه همراه ضیاع بنی امیه گرفته شد و از آن یکی از دختران رشید گشت (ابن فقیه، ص 126-127).

حمدالله مستوفی (ص 86-87) می‌نویسد: «تومان مراغه چهار شهر بُود: مراغه و به سوی و دهخوارقان و نیلان. مراغه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فبع و عرض از خط استوا لُزک شهری بزرگ است و در ماقبل دارالملک آذربایجان بود. هوایش معتدل است، به عفونت مایل؛ جهت آن که کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند برمی‌خیزد و در بحریه‌ی چیچست ریزد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آن جا ارزانی باشد. ولایتش شش ناحیت است: سراجون و نیاجون و درجود و گادول و هشترو و بهستان؛ و انگوران و لاوران از توابع است. مردمش سفیدچهره و ترک و ش می‌باشند». مستوفی (ص 285) از قول مؤلف عجایب المخلوقات آورده است که «در دیه‌ی شیرگیران به ولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم، از یک آب در غایت سردی بیرون می‌آید و از دیگری از غایت گرمی چنان که در هر دو دست نگاه نمی‌توان داشت و دیگر [...] درو چشمه‌ای است که آن را وشله گویند، هر که از آن آب بخورد هرچه در درونش غذا بود، در حال بیرون آید، دیگر هم در آن جا آمده که در صحرای دیه‌ی جنبیق، از توابع مراغه، چاهی است درو کبوتران بسیار دام بر سر چاه افکنند و کبوتران را صید کنند. عمق آن چاه زیادت از 500 گز است، فرو می‌رود و به روشنی می‌رسد و در آن حدود چاه هاست که کم تر از 50 گز به آب نمی‌رسد».

ارومیه:

درباره‌ی نام شهر ارومیه برخی بر این نظرند که چون در ارومیه رودهای بسیار و آب فراوان وجود دارد و در زبان سُرّیانی «میه» یا «میه» به معنی آب و «اور» به معنای شهر است، به همین سبب این محل «ارومیه» خوانده شده است. نام این شهر در سریانی و ارمنی پسین "urmiya" و "ormi" نوشته می‌شد. اکنون مردم محل، بیش‌تر، نام این شهر را به صورت «ارومیه» تلفظ می‌کنند. بنابراین نوشتن سنتی آن به صورت «ارومیه» است (افشار سیستانی، 1378، ص 118). به روایت اصطخری (ص 155): «ارومیه شهری بزرگ است پرنعمت، با نرخ ارزان، بر کناره‌ی دریا و نزهتگاه بسیار دارد». به نوشته‌ی جکسون (ص 107-108)، برخی، به نادرست، ادعا کرده‌اند که ارومیه شهر زردشت است و مغان آن

را بنیان نهاده‌اند. از نظر جغرافیایی شهر ارومیه این نیک بختی را داشته که در دشت بارور بهشت ایران قرار بگیرد و هوایش سازگار است، اگرچه گاهی پس از زمستان بسیار سرد و به شدت گرم می‌گردد. ابوالفداء (ص 457) ارومیه را به صورت «ارومیه» نوشته و آورده است: «ارومیه نزدیک دریاچه‌ی تلاست. ارومیه شهر بزرگی است و گویند زردشت، پیامبر مجوس، از آن جا بود. ارومیه آخرین حد آذربایجان است از جانب غربی. ارومیه در شانزده فرسخی مغرب سلماس است».

برزند:

به قول مؤلف حدودالعالم (ص 159)، برزند شهری خرم و آبادان با آب‌های روان بوده که از آن جامه‌ی قطیفه خیزد. ابن فقیه (ص 126) نیز آورده است: برزند دهکده‌ای بود. افشین در روزگار جنگ با بابک آن جا را به صورت لشکرگاه درآورد و از همین رو آن را ساخت و باروی آن را بالا برد.

فیروزآباد:

پیروز ساسانی آن را در ولایت اردبیل بنا کرده که تا اوایل قرن 7 ق، پا برجا بوده است. این شهر حوالی مرز بین اردبیل و خلخال قرار داشته و «باذان فیروز» نامیده می‌شده است (رئیس نیا، ج2، ص 928).

خوی:

معنی واژه‌ی خوی و ریشه‌ی این نام، که از چه زمانی به این شهر خوی گفته‌اند، روشن نیست. به گفته‌ی کسروی، معنی کلمه‌ی خوی روشن نشده و برخی بر این نظرند که کلمه‌ی خوی ارمنی و به معنی قوچ است، ولی درست نیست؛ زیرا در کتب ارمنی خوی را هیر نامیده‌اند. این نام ممکن است با جزء آخر نام شهر «اولخو»، که 2700 سال پیش در همین جا واقع بوده، یا با جزء آخر نام «ساردوری خورد»، دژی که یکی از پادشاهان اورارتو به نام ساردوی در کنار شهر اولخو ساخته بوده، بی ارتباط نباشد. از طرف دیگر چون کلمه‌ی خوی در پهلوی کردی به معنی نمک است، این حدس زده می‌شود که شاید به علت وجود کان‌های نمک در چند فرسخی شهر این نام به آن اطلاق گردیده است. اگرچه به نام این شهر در آثار پیش از اسلام برنخورده‌ایم، اما چون سندی هم بر احداث در روزگار اسلامی نیست و ظاهراً خود کلمه هم ایرانی است و حرف مرکب «خو» تلفظ خاص پهلوی و نام آن در قدیم‌ترین متون جغرافیایی اسلامی هم ذکر شده، می‌توان پذیرفت که خوی پیش از هجوم تازیان در دوره‌ی ساسانیان نیز در جای کنونی و به همین نام وجود داشته است (ریاحی، ص 22). البته ادوین رایت به نقل از هرتسفلد نوشته که نام خوی در سالنامه‌های آشوری قرن 8 پ م، به صورت «حویه وه» آمده و در همان منابع محلی پر از باغات وصف گردیده است. پس از آن، 13 قرن از این مکان صحبت نشد تا دوره‌ی اسلامی که، در آثار گوناگون، شهری آباد و بزرگ توصیف شد (رئیس نیا، ج2، ص 926). خوی در شمال غربی مرند است (ابوالفداء، ص 457). به گفته‌ی مستوفی (ص 84-85): «خوی از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خاللات عظم و عرض از خط استوا لزم شهر وسط است و دورش 6500 گام است، هوایش به گرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به ارس ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست به شیرینی و بزرگی و آباداری، مردمش سفیدچهره و ختای نژاد و خوب صورت‌اند و بدین سبب خوی را به ترکستان ایران خوانند قریب 80 پاره دیه از توابع آن است. مشاهیرش خرس و بذلاباد حقوق دیوانیش 53 هزار دینار است».

جابران:

از شهرهای مهم دوره‌ی ساسانی بوده است؛ زیرا نامش در میان شهرهایی برده شده که در سال 22 ق، برای مقابله با تازیان نیرو گسیل داشته‌اند (رئیس نیا، همان جا).

موقان:

«شهری است و مر او را ناحیت است بر کران دریا نهاده، و اندر ناحیت موقان دو شهرک دیگرست کی هم به موقان بازخوانند و از وی رودینه خیزد و دانگوهای خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد» (حدودالعالم، ص 159).

اهر:

به گفته‌ی مستوفی (ص 83): «اهر شهر کوچک و هوایش سرد است و آبش از رودی که بدان جا منسوب است از جبال اشکنبر برمی خیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد، حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب‌اند و حقوق دیوانی‌اش به تمغا مقرر است و قرب 10 هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب 20 پاره دیه بود». برخی بر این نظرند که نام «اهربه» به دوران مهرپرستی باز می‌گردد و گفته می‌شود که نام «اهر» از واژه‌ی «هر» یا «هور»، به معنی خورشید یا مهر، گرفته شده است. شماری نیز نام این شهر را به دوران پس از برآمدن زردشت نسبت داده و آن را از واژه‌ی اهوره امزدا یا اهوره دانسته‌اند. در سنگ نبشته‌ی اورارتویی رازلیق سراب، ضمن ذکر نام سرزمین‌های گشوده شده به دست اورارتور، از محلی به نام «آرهو» نیز یاد شده است، که با نام «اهر» همانندی دارد. با توجه به این که اهر، در زمان فرمانروایی اورارتوها، جزء قلمرو آن بوده، شاید نام این شهر در آن زمان «آرهو» بوده است. این شهر بیش از اسلام «اوزان» نام داشته و ناحیه‌ی ارسباران به «میمد» شناخته می‌شده است. در شهر اهر محله‌ای به نام «ازانلار» هنوز هم وجود دارد (افشار سیستانی، 1378، ص 120).

مرند:

مرند هم دارای بقایایی از دژهای دوره‌ی حاکمیت آتورپاتیان است و حدس زده‌اند که این شهر همان ماندآگارنا باشد که از آن در تعلیم نامه‌ی جغرافیای بطلمیوس یاد شده است (رئیس نیا، ج2، ص 926). در مرند آثاری از تپه‌ی خاکستری همچنان باقی است. از آن تپه‌هایی که از حیث قدمت متعلق به دوران زردشتیان است و مانند تپه‌های ارومیه در اصل بر اثر تراکم خاکسترهای آتشفشان به وجود آمده است. به گفته‌ی جکسون (ص 54)، قدمت مرند که روزگاری در عهد ساسانیان پایتخت شهرستان «واسپورکان» بوده، به حدی است که اگر کسی تجسس‌ها و کاوش‌هایی را در مجاورت مرند انجام دهد، نتیجه‌ی خوبی می‌یابد. در تورات و انجیل مطلب تازه‌ای درباره‌ی مرند نیست، مگر اشتقاق موهوم مرند که نوشته‌اند اصل آن «میراند» است به معنی «مادر آن جاست» و خواسته‌اند روایتی را که به موجب آن همسر نوح در آن جا مدفون است، تأیید کرده باشند. به گفته‌ی ابن فقیه، مرند دهکده‌ای کوچک بود، ابوالبعیث برای آن بارویی ساخت. سپس بعیث و فرزندش، محمد، دژ آن را برآوردند و محمد در کوشکی نیز بساخت (ابن فقیه، ص 127).

